

❖ راه حل چهارم

مرحوم نائینی راه حل چهارم را راه حل مرحوم آخوند بر می شمارد و می نویسد:

«هو الذی اختاره شیخنا الأستاذ مدّ ظلّه، و حاصله: أنّه لا مانع من تعلق إرادة الأمر بكلّ واحد من الشیئین أو الأشياء علی وجه البدلیّة، بان یكون کلّ واحد بدلا عن الآخر، و لا یلزم التّعیین فی إرادة الأمر بان تتعلّق إرادته بأمر معین، بل یمکن تعلق إرادة الأمر بأحد الشیئین بهما، و ان لم یمکن تعلق إرادة الفاعل بذلك، و لا ملازمة بین الإرادتين علی هذا الوجه. مثلا لا إشکال فی تعلق إرادة الأمر بالکلی، مع أنّ إرادة الفاعل لا یعقل ان تتعلّق بالکلی مجردا عن الخصوصیّة الفردیّة.

و الحاصل: ان بعض الخصوصیّات من لوازم الإرادة الفاعلیّة، حیث أنّ الإرادة الفاعلیّة أنّما تكون مستتبعه لحركة عضلاته و لا یمکن حركة العضلات نحو المبهم المرّد، و هذا بخلاف إرادة الأمر، فأنّه لو کان کلّ من الشیئین أو الأشياء ممّا یقوم به غرضه الوجدانی، فلا بدّ ان تتعلّق إرادته بكلّ واحد لا علی وجه التّعیین بحیث یوجب الجمع، فانّ ذلك ینافی وحدة الغرض، بل علی وجه البدلیّة، و یكون الاختیار ح بید المکلف فی اختیار أيّهما شاء، و یتضح ذلك بملاحظة الأوامر العرفیّة، فانّ امر المولی عبده بأحد الشیئین أو الأشياء بمکان من الإمكان، و لا یمکن إرجاعه إلی الکلی المنتزع کعنوان (أحدهما)، فانّ ذلك غیر ملحوظ فی الأوامر العرفیّة قطعا و لا یلتفت إلیه، فلتنکّن الأوامر الشرعیّة كذلك، فالإرادة فی الواجب التّخیری سنخ من الإرادة فی قبال الإرادة المشروطة أو الإرادة المطلقة بشیء معین، فتأمل جیدا.»^۱

توضیح:

۱. اراده آمر می تواند به اشياء به صورت بدلی تعلق گیرد.
۲. پس اراده فاعل نمی تواند به اشياء به نحو بدلی تعلق گیرد ولی اراده آمر می تواند.
۳. کما اینکه اراده آمر می تواند به کلی تعلق گیرد ولی اراده فاعل حتی به فرد خاص تعلق می گیرد.
۴. پس ملازمه ای بین استحاله تردید در اراده فاعل و استحاله تردید در اراده آمر نیست.
۵. علت عدم ملازمه آن است که: اراده فاعل، حرکت عضلات را در پی دارد که جز به امر معین تعلق نمی گیرد ولی اراده آمر می تواند به اشياء علی نحو البدلیه تعلق گیرد چراکه همه آنها می توانند غرض را تأمین کنند (اما اراده به اشياء تعلق نمی گیرد به اینکه همه را باهم به جای آورد چراکه اتیان جمیع خلاف غرض است)
۶. اما اینکه مأمور به عنوان انتزاعی «أحدهما» (راه حال اول) باشد، قطعاً در اوامر تخیری عرفی مد نظر نیست.

۱. فوائد الاصول؛ ج ۱؛ ص ۲۳۵



۷. پس اراده تخییری هم سخنی از اراده است.

ما می‌گوییم:

(۱) در توضیح فرمایش مرحوم آخوند باید توجه داشت که مرحوم آخوند اراده حقیقی و طلب حقیقی را متفاوت از اراده انشایی و طلب انشایی می‌دانست، حال آنچه درباره اراده می‌گویند درباره اراده حقیقی است ایشان تعلق این اراده را در واجب تخییری به اشیاء علی نحو البدلیه می‌دانند اگرچه در طلب انشایی گوینده برای بیان متعلق اراده، از عنوان «أحدهما» (انتزاعی) استفاده می‌کند.

(۲) در تکمیل آنچه از مرحوم آخوند خواندیم، لازم است به این نکته اشاره کنیم که این مطلب به صورت کامل در کفایه نیامده است ولی برخی از فرازهای آن در کفایه موجود است. به عبارت دیگر کفایه اصلاً متعرض اشکال - که در ابتدای بحث آوردیم - نشده است و بدون اشاره به اشکال، پذیرفته است که دو سنخ اراده داریم (همان چیزی که در انتهای عبارت مرحوم نائینی به آخوند نسبت داده شد.) و سپس توضیح می‌دهد که این سنخ اراده، چه آثاری دارد.

مرحوم آخوند در کفایه و در بیان مبنای خویش در واجب تخییری می‌نویسند:

«والتحقیق أن یقال إنه إن كان الأمر بأحد الشیئین بملاک أنه هناك غرض واحد یقوم به کل واحد منهما بحیث إذا أتى بأحدهما حصل به تمام الغرض و لذا یسقط به الأمر کان الواجب فی الحقیقة هو الجامع بینهما و کان التخییر بینهما بحسب الواقع عقلیاً لا شرعیاً و ذلك لوضوح أن الواحد لا یکاد یصدر من الاثنین بما هما اثنان ما لم یکن بینهما جامع فی البین لا اعتبار نحو من السنخية بین العلة و المعلول.

و علیه فجعلهما متعلقین للخطاب الشرعی لبيان أن الواجب هو الجامع بین هذین الاثنین. و إن کان بملاک أنه یكون فی کل واحد منهما غرض لا یکاد یحصل مع حصول الغرض فی الآخر یأتیانه کان کل واحد واجبا بنحو من الوجوب یتکشف عنه تبعاته من عدم جواز ترکه إلا إلى الآخر و ترتب الثواب علی فعل الواحد منهما و العقاب علی ترکهما فلا وجه فی مثله للقول بكون الواجب هو أحدهما لا بعینه مصداقا و لا مفهوما كما هو واضح إلا أن یرجع إلى ما ذکرنا فیما إذا کان الأمر بأحدهما بالملاک الأول من أن الواجب هو الواحد الجامع بینهما و لا أحدهما معینا مع کون کل منهما مثل الآخر فی أنه واف بالغرض [و لا کل واحد منهما تعینا مع السقوط بفعل أحدهما بداهة عدم السقوط مع إمكان استیفاء ما فی کل منهما من الغرض و عدم جواز الإیجاب كذلك مع عدم امکانه] فتدبر.»^۱

۱. کفایة الأصول (طبع آل البیت) ؛ ص ۱۴۰



توضیح:

۱. اگر امر به یکی از دو شیء تعلق گرفته است ولی در حقیقت یک غرض است که هر کدام از آن دو شیء می توانند آن را برآورده کنند و همان ملاک وجوب است.
۲. در این صورت واجب واقعی، همان جامع است و تخییر، تخییر عقلی است.
۳. اینکه واجب جامع است، به این علت است که یک اثر (که مسقط غرض است) تنها معلول یک مؤثر است (که جامع است)
۴. پس اگر شارع در چنین صورتی «یکی از دو چیز» را واجب کرده است، می خواسته بگوید که جامع واجب است (یا اساساً اگر جامع را مورد اشاره قرار می داد، برای عرف معلوم نبود)
۵. اما اگر هر یک از دو شیء، دارای غرض مخصوص به خود هستند ولی این غرض در صورتی تأمین می شود که غرض از شیء دیگر (در اثر اتیان شیء دیگر) تأمین نشده باشد:
۶. در این صورت هر یک از دو شیء به نحوی خاص از وجوب [و اراده] واجب شده اند.
۷. آثار این نحوه خاص از وجوب، برای ما معلوم می کند که این چه نحوه وجوب است.
۸. پس واجب تخییری آن نیست که وجوب به «احدهما لا بعینه» تعلق گرفته باشد [ما می گوئیم: راه حل اول] (نه مصداق احدهما لا بعینه و نه مفهوم آن. [مفهوم آن که اصلاً مصلحت ندارد.]) مگر اینکه مراد از تعلق به «احدهما لا بعینه» همان تخییر عقلی باشد.
۹. همچنین واجب تخییری «احدهمای معین» هم نیست [مثلاً واجب واقعی عتق رقبه است، اگرچه شارع به صورت تخییری گفته یا عتق به جای آورده و یا ۶۰ روز روزه بگیرد] (ان قلت: اگر احدهمای معین واجب بوده چرا به صورت تخییری آورده. قلت: چون صوم هم غرض را تأمین می کند)
۱۰. «احدهمای معین» هم نیست [چراکه اولاً اگر هر دو وفاقی به غرض هستند چرا یکی را بدون مرجح بر دیگری داده است. و ثانیاً: اگر هر دو یک غرض را تأمین می کنند، پس این تخییر عقلی است]
۱۱. هم چنین واجب تخییری به معنای «وجوب تعینی + سقوط هر امر به سبب اطاعت امر دیگر» هم نیست [ما می گوئیم: به عنوان راه حل ششم مطرح خواهیم کرد] چراکه: اگر غرض از امر دوم هنوز قابل استیفاء است، امر دوم به سبب انجام امر اول ساقط نمی شود و اگر قابل استیفاء نیست، شارع نمی تواند به آن امر کند.]

